

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه مھاژ (جله اول)

نقم مفھومی اسٲادانومت ۹۵/۹/۶

برای سلامتی خودتان و همه رزمندگان اسلام صلواتی عنایت بفرمایید.

برای اینکه ان شاءالله همه ما حاجت روا شویم صلواتی بفرستید.

ان شاءالله بحث ما از مباحث سوره مبارکه عصر خارج می شود و سراغ سوره مبارکه تکاثر می رویم.

یکی از دوستان پیشنهاد کرده اند که یکی از خطبه ها یا حکمت های نهج البلاغه برای بحث عمل معرفی شود: «حکمت ۱۵۰ نهج البلاغه»؛ که فردی از حضرت (علیه السلام) سوال می کند که ایشان پند و اندرزی به او کنند و حضرت (علیه السلام) این گونه بیان می کنند که «از کسانی مباحث که بدون عمل صالح به آخرت امیدوار است» و بعد شروع می کنند راجع به عمل توضیح می دهند. اگر دوستان این حکمت را مطالعه کنند بسیار جالب است که سید رضی در انتهای خطبه این گونه بیان می کنند که اگر فقط در نهج البلاغه تنها همین یک بیان وجود داشت، برای عبرت گرفتن کافی بود.

بحث و شیوه کلی کلاس این گونه است که اول از تفسیر المیزان نگاهی را می گیریم و سوره را بر اساس نظر علامه طباطبایی (ره) که مطرح کردند بیان می کنیم و این نگاه را به عنوان میزان کار در نظر داریم.

تفسیر المیزان این سوره را همه با هم نگاهی می کنیم.

سوره تکاثر مکی است و هشت آیه دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ (۱) حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲) كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴)

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (۷) ثُمَّ لَتَسْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)

در تفسیر نمونه ثواب قرائت را از جاهای مختلف استخراج کرده‌اند که می‌فرمایند: برخی می‌گویند که در مکه نازل شده و برخی معتقدند در مدینه نازل شده است و از آن سوره‌هایی است که در مکی و مدنی بودنشان تردید است و هرکسی که آن را بخواند خداوند نسبت به نعمت‌هایی که در دنیا به او داده حسابرسی نمی‌کند و کسی که در نمازهای نافله و واجب بخواند ثواب شهیدان را دارد.

یکی از سوره‌هایی که فرد را شهید می‌کند همین سوره تکاثر است و دلیلش هم شاید به این ربط دارد که شهدا یکی از ویژگی‌هایشان این است که پشت به دنیا می‌کنند و سوره تکاثر خواندن هم پشت به دنیا کردن صحیح است که با رهبانیت فرق دارد.

حضرت علامه می‌فرمایند که این سوره مردم را به شدت توبیخ می‌کند که بر اینکه با تکاثر ورزیدن و مسابقه گذاشتن در جمع مال و اولاد و یاوران با یکدیگر از خدای تعالی و از سعادت واقعی خود بی‌خبر می‌مانند، از تبعات و آثار سوء خسران آور این سرگرمی غفلت می‌ورزند و ایشان را تهدید می‌کند که به اینکه به زودی نتیجه سرگرمی‌های بیهوده خود را می‌دانند و می‌بینند، و به زودی از این نعمت‌ها که در اختیارشان گذاشته شده بود تا شکرش را بجای آورند، بازخواست می‌شوند، که چرا در شکرگزاری خدا، خود را به نادانی زدید و به کارهای بیهوده سرگرم کردید و چرا نعمت خدا را با کفران مقابله نمودید.

به این مطالبی که حضرت علامه مطرح می‌کنند گزارش سوره می‌گوییم. عموماً برای کسانی که می‌خواهند سوره را حفظ کنند خوب است قبل از حفظ، گزارشی از سوره داشته باشند.

«الها» بر باب افعال رفته است. بنابراین کلمه ی لهو «أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» در مفردات می گوید: کلمه «لهو» به معنای هر کار بیهوده و بی ارزشی است که آدمی را از کار مهم و پر ارزش باز بدارد، وقتی می گویند: «ألهاه كذا» معنایش این است که آن کار بیهوده وی را مشغول به خود کرد و از کاری مهم تر بازش داشت.

الها کم، کم مفعول است. یعنی تکاثر که فاعل است شما را به لهو کشانید.

أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ (۱)

اما کلمه «تکاثر» و «مکاثرة» که اولی مصدر باب تفاعل و دومی باب مفاعله است، هر دو به معنای آن است که جمعی در کثرت مال و اولاد و عزت با یکدیگر مبارات و مفاخره کنند.

شیوه کلی کلاس این است که وقتی یک کلمه در باب های مختلف می رود، اول مثل همین قسمت می گوئیم که هر دو به معنای آن است که جمعی در کثرت مال و اولاد و عزت با یکدیگر مبارات و مفاخره کنند. اگر سوال شود که چرا این دو جدا آمده است، می گوئیم که فرقی نمی کند.

در ابتدا تفاوت ها را پررنگ نمی کنیم. برخی دوستان در کلاس هایشان از اول روی تفاوت ها می روند. وقتی دو کلمه به هم نزدیک است، معنای نزدیک کنید یعنی اول با همان معنایی که همه می گویند بگوئید و بعد ادامه دهید. مطلب اصلی نباید لطمه بخورد. اگر بخواهید از همان اول تمایزات را بگوئید تو ذوق آدم ها می زند.

در باب تفاعل نسبت دو فاعل به هم یکسان است ولی در مفاعله، فاعل و مفعول داریم و نسبت ها متفاوت می شود. وقتی مفاعله است یعنی یکی می گوید و یکی می شنود.

تکاثر یعنی همانطور که این مالش را به رخ او می کشد و او هم مالش را به رخ این می کشد و همه به یک نسبت جو زده می شوند. نمی خواهیم بگوئیم که یک عده فاعل اند و یک عده مفعول. بلکه یک عده فخر می فروشند و دیگری ها می بینند و دیگری ها در مبحث دیگری فخر می فروشند و آن عده می بینند.

مسابقه حالت فاعل و مفعول است.

ممکن است کسی بگوید که این‌ها که در تفسیر المیزان نیاورده است. می‌گوییم اشکالی ندارد ولی در تفسیر گفته شده هر دو به معنای آن است که جمعی در کثرت مال و اولاد و عزت با یکدیگر مبارات و مفاخره کنند.

و در معنای «مقابر» گفته جمع مقبره است، که - به کسره میم و فتحه آن - به معنای محل قبر است، و در قرآن کریم آمده، آنجا که فرموده: «حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» و زیارت مقابر کنایه از مردن است.

یعنی این قدر تکاثر را ادامه دادند تا اینکه مردند. برخی می‌گویند که خودشان مردند و برخی می‌گویند که سرِ مرده‌هایشان به هم فخر فروختند مثلاً «ما ۱۰۰۰۰ تا داشتیم»، «ما اینقدر مرده هم داشته‌ایم» یا «جمعیتمان چنین و چنان است».

بنا به معنایی که ایشان کرده‌اند و بنا بر آنچه به کمک سیاق فهمیده می‌شود معنای آیه این است که: تکاثر و مفاخرت شما در داشتن مال و زینت دنیا و مسابقه گذاشتن در جمع عده و عده، شما را از آنچه واجب بوده بر شما بازداشته است، و آن عبارت بود از ذکر خدا؛ در نتیجه عمری را به غفلت گذرانید، تا مرگتان فرا رسید.

پس حضرت علامه نظر اول را در نظر می‌گیرد که خودشان هم مردند.

بعضی آیه را چنین معنا کرده‌اند که: مباهات کردن و افتخار نمودن به کثرت نفرت، شما را به خود مشغول نموده، عمری را به این کار لغو گذرانده‌اید که این عده بگویند رجال ما بیشتر است، و آن عده دیگر بگویند ما بیشتریم و به این هم اکتفاء نکردید تا آنکه به سر قبر مردگان خود رفته، عدد آنها را به عدد زنده‌هایتان افزودید، و به مردگان بیشتر خود مباهات کردید.

یعنی روی تعداد جمعیت هم مباهات کردید.

و اساس این معنا روایاتی است که در شان نزول سوره وارد شده، که دو قبیله از انصار با یکدیگر تفاخر می‌کردند به داشتن مردانی از زندگان و در آخر از مردگان و در بعضی دیگر آمده که این جریان در مکه اتفاق افتاد، بنی‌عبدمناف با بنی‌سهم مفاخرت کردند و به مفاخرت داشتن نفرت زنده اکتفاء ننموده، در آخر مردگان را هم به حساب آوردند و سوره مورد بحث در شان آنان نازل شد و داستانش در بحث روایتی خواهد آمد ان شاء الله.

اگر بخواهیم سوره را عمومی معنا کنیم معنایی را که حضرت علامه بیان کردند بهتر است یعنی فخر فروشی کردند تا زمانی که سر به قبر گذاشتند.

[تخطئه و تهدید متکاثران و معنای «لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» و «ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ»]

«كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» این جمله ردع و تخطئه ایشان است از اینکه با سرگرمی به چنین امر بیهوده‌ای از اهداف مهمشان باز مانند. و جمله «به زودی خواهید فهمید» تهدید ایشان است و معنایش - به طوری که از مقام بدست می‌آید - این است که: به زودی به آثار سوء این غفلت خود آگاه خواهید شد، و وقتی از زندگی دنیا منقطع شدید آن آثار سوء را خواهید شناخت.

یعنی به زودی با علم خواهید فهمید.

«ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» این جمله ردع و تخطئه قبلی را تاکید می‌کند.

تکرار یک کلمه یا یک جمله در عرب نشان از تاکید است.

در خواندن سوره‌ها باید به همین نرمی حرکت کرد. یعنی تاکید. یعنی دوبار بفهم.

ولی بعضی گفته‌اند تاکید آن نیست، بلکه اولی مربوط به آگهی آنان در هنگام مرگ و دومی به آگهی در روز قیامت است.

حضرت علامه با این مخالفتی نمی‌کنند ولی برخی با این مشکل دارند.

تاکید گرفتن یک محاسن خیلی ویژه‌ای دارد. لازم نیست بگویی که این مال دنیا و این مال آخرت است.

روشی که در تفکر در این سوره داریم جدل است و ۳ بار تکرار می‌کند و ممکن است دو جمله شبیه هم باشند و جمله سوم هم در همان معنا باشد.

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» این جمله ردعی است بعد از ردع تا سه بار آن را تکرار نموده، تا مطلب را تاکید کرده باشد،

تاکید چیز بسیار مهمی است. سیستم تاکید را باید متوجه شوید.

و کلمه «یقین» به معنای علمی است که شک و تردید در آن راه نداشته باشد،

به یقین توجه داشته باشید که می‌خواهیم راجع به آن صحبت کنیم. و تا به حال ندیده‌ایم معناشناسی یقین انجام شده باشد و همه همین معنای حضرت علامه را ارائه می‌دهند.

و جواب «لو- اگر» در جمله «اگر به علم یقین بدانید» حذف شده، تقدیر کلام «لو تعلمون الامر بعلم یقین لشغلکم ما تعلمون عن التباهی و التفاخر بالکثرة- اگر به علم یقین حقیقت امر را ببینید آنچه ببینید شما را از مفاخرت به کثرت نفرات باز خواهد داشت» بوده است. و جمله «لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» کلامی از نو است،

ممکن است که کسی لثرون الجحیم را جواب لو بداند و اینکه حضرت علامه می‌گویند از نظر ادبی در قرآن صحیح است که جواب لو در قرآن حذف می‌شود و معنای آن به «ای کاش» می‌رسد. یعنی چیزی بین اگر و ای کاش می‌شود. به نوعی درش دلسوزی می‌آید.

این بهتر است که «لو» را با خبر محذوف در نظر بگیریم.

اگر به علم یقین حقیقت امر را ببینید آنچه ببینید شما را از مفاخرت به کثرت نفرات باز خواهد داشت بوده است. این گونه می‌شود که «نمی‌شد که...» یک معنای «لو» این است که حتما نکردید ولی وقتی چنین می‌آید می‌شود «نمی‌شد که می‌کردید؟!» تا اینجا وقف ما وقف لازم است. نقطه می‌آید.

و لام در آن لام قسم است، می‌فرماید: سوگند می‌خورم که به زودی جحیم را که جزای این مفاخرت است خواهید دید. دیگران اینطور تفسیر کرده و استدلال کرده‌اند. به اینکه جمله «لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» نمی‌تواند جواب حرف «لو» باشد، چون این حرف امتناع را می‌رساند، بر سر هر جمله در آید می‌فهماند مضمون این جمله نشدنی است و رؤیت هر چیزی به معنای تحقق وقوع آن است، و جواب نشدنی، شدنی قرار نمی‌گیرد.

و این تفسیر مبنی بر این است که مراد از رؤیت جحیم، رؤیت آن در قیامت باشد و آیه شریفه بخواید به مضمون آیه «وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى» اشاره کند، و این خیلی مسلم نیست، بلکه از ظاهر کلام بر می‌آید که مراد از دیدن جحیم، دیدن آن در دنیا و قبل از قیامت و به چشم بصیرت است، منظور رؤیت قلب است، که به طوری که از آیه

زیر استفاده می‌شود خود از آثار علم یقین است، «وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»، که بحث در پیرامون آن گذشت و این رؤیت قلبی قبل از قیامت است و برای مردمی که سرگرم مفاخرتند دست نمی‌دهد، بلکه در مورد آنان امری ممتنع است، چون چنین افرادی ممکن نیست علم یقین پیدا کنند.

یک حالت که همان معنای لترون... که مستأنفه است و لام سوگند دارد و کاری به دنیا و آخرتش نداریم.

یک حالت اینکه «لو» را با لترون جوابش بگیریم.

یعنی رویت قلبی قبل از قیامت است و برای کسانی که سرگرم مفاخره‌اند دست نمی‌دهد.

پس ۲ حالت است:

و نظر اصلی علامه این است که لو تعلمون... تمام شده بدانند.

و دوم اینکه لترون را رویت قبل از قیامت منظور است. و این سخن گذشتگان است و علم یقین برای هر انسانی اتفاق می‌افتد و هر انسانی برزت الحجیم اتفاق می‌افتد.

چون علم یقین برایشان حال نشد پس رویت حجیم هم برایشان حال نشد.

«لو» حرف شرط است و حالت امتناعیه است.

یک قاعده کلی در ادبیات عربی قرآنی هست که شما هر جایی که ادبیات پا داد و توانستید که با نظام عربی تطبیق بدهید می‌توانید از آن برداشت داشته باشید. یعنی اگر اینجا می‌شد جواب محذوف باشد پس محذوف می‌گیریم. اگر با لترون می‌شده گرفته شود خب با جواب می‌گیریم. البته این سیاق کاملاً شرط و جزائی است و جای نگرانی نیست و از هر مسیر که بروید به خطا نرفته‌اید و همه مطالب پشت در پشت هم‌اند و همدیگر را تایید می‌کنند.

«ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» مراد از «عین یقین» خود یقین است و معنایش این است که حجیم را با یقین محض می‌بینند، و مراد از «علم یقین» در آیه قبل مشاهده دوزخ با چشم بصیرت و در دنیا است و به عین یقین دیدن آن در قیامت با چشم ظاهر است،

اینجا علم یقین، مشاهده در دنیا است.

در عربی حضرت علامه چشم ظاهر نیاورده‌اند و چشم ظاهر یعنی برای همه نمایان می‌شود. عین یقین با اینکه مرتبه‌اش بالاتر است برای همه اتفاق می‌افتد ولی علم یقین با اینکه مرتبه‌اش بالاتر نیست ولی توسط یک تعدادی خاص دیده می‌شود.

اگر کسی در دنیا چشم بصیرت نداشته باشد علم یقین را نمی‌بیند.

«دلیلش آیه بعدی است که سخن از سؤال و بازخواست در قیامت دارد، می‌فرماید: «ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ».

ولی بعضی از مفسرین گفته‌اند، مراد از رؤیت اولی، قبل از دخول در جحیم و مراد از دومی بعد از دخول در آن است و خلاصه منظور از هر دو رؤیت در قیامت است.

بعضی دیگر گفته‌اند: منظور از رؤیت اولی معرفت، و از دومی دیدن و مشاهده است.

بعضی هم گفته‌اند. مراد یک رؤیت است و تکرارش صرفاً برای فهماندن استمرار و خلود در دوزخ است و بعضی وجوهی دیگر گفته‌اند، که همه آنها ضعیف است.

محض یقین همان عین یقین است.

راجع به یقین که صحبت کردیم مشخص می‌شود زیرا گیرهایی که ایجاد می‌شود همه با معناشناسی یقین حل می‌شود. خود اینکه این جا حق یقین را نیاورده‌اند نکته‌ای است.

«ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» از ظاهر سیاق بر می‌آید که خطاب «باز خواست می‌شوید» و همچنین خطابهای قبلی «الهیکم»، «زرتم»، «تعلمون» و «ترون» همه به عموم مردم است، بدان جهت که در بین آنان کسانی هستند که سرگرم به نعمت‌های پروردگار خود شده، از خود پروردگار بی‌خبر ماندند، تکاثر در نعمت از یاد صاحبان نعمت بی‌خبرشان کرده،

یک جایی از آیات سوره یونس که بحث آدم‌هایی است که وقتی جایی گیر می‌کنند خدا خدا می‌کنند. یعنی خدا را با نعمت‌هایش می‌خوانند یعنی خدا را خالص نمی‌توانند بخوانند و ذهنشان روی نعمت‌ها متمرکز است. این حرف

حضرت علامه این است که تکاثر در نعمت دیگر کاری به صاحب نعمت ندارد و وقتی دچار مشکل می‌شود می‌گوید که اگر نجات یابم از شاگردان خواهم بود، نه عابدان.

آری توبیخ و تهدید این سوره به ظاهر متوجه طایفه خاصی نیست، بلکه متوجه عموم مردم است، ولی در واقع متوجه طایفه خاصی از ایشان است و آن همان کسانی است که تکاثر از خدا بی‌خبرشان کرده.

و همچنین از ظاهر سیاق بر می‌آید که مراد از «نعیم»، مطلق نعمت‌ها است، یعنی هر چیزی که کلمه «نعمت» بر آن صادق باشد، پس هر انسانی از هر نعمتی که خدا به او داده بازخواست خواهد شد.

برای اینکه نعمت - یعنی هر چیزی که سازگار با زندگی و کمال منعم علیه است و به نوعی خیر و منفعت او را تضمین می‌کند - وقتی نعمت می‌شود که در موردی استعمالش کند که این استعمال سعادت‌تی برای او باشد و از آن سعادت سود ببرد، اما اگر در خلاف آن به کار ببرد، یعنی امکانات وقتی انسان را به کمال برساند نعمت است.

مثلاً نعمت آب را در سوراخ گوش خود بریزد دیگر نعمت نیست چون آب سازگار با گوش نیست، هر چند که خودش فی نفسه نعمت است.

و خدای تعالی انسان را آفریده و غایت و هدف نهایی از خلقتش را که همان سعادت او و منتهی درجه کمال او است تقرب عبودی به درگاه خود قرار داده، هم چنان که خودش فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» و این تقرب عبودی همان ولایت الهی نسبت به بنده‌اش می‌باشد و خدای سبحان تمامی آنچه مایه سعادت او است و از آن در سلوکش به سوی غایتی که برای آتش خلق کرده منتفع می‌شود و آن عبارت است از همه نعمت‌های ظاهری و باطنی که در اختیار او نهاده.

پس استعمال این نعمت‌ها به طریق خداپسندانه که انسان را به غایت مطلوبش برساند همان طریقی است که آدمی را به غایت و هدف از خلقتش که همان اطاعت است می‌رساند و استعمال آنها به طور دلخواه و بدون در نظر گرفتن اینکه این نعمت‌ها وسیله‌اند نه هدف، گمراهی و بریدن از هدف است و این خود معصیت است، چون خدای سبحان

به قضایی رد و تبدیل ناپذیر حکم کرده که انسان به سویش برگردد تا از عملش بازخواست نموده، حساب اعمالش برسد و بر طبق آن جزایش دهد و عمل بنده که گفتیم به حسابش می‌رسند همان استعمال نعمت‌های الهی است،

این تعریفی است که حضرت علامه از عمل مطرح می‌کنند و جای بحث دارد.

و لذا خدای تعالی می‌فرماید: «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجِزَاءَ الْأَوْفَىٰ وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ»، پس سؤال از عمل بنده سؤال از نعم الهی است، که به چه صورت مصرفش کرد، آیا شکر نعمت را بجای آورد و یا آن را کفران نمود؟

در واقع این‌طور است که انسان یک سری امکاناتی دارد، یک رویکرد تکاثر است و یک رویکرد نعیم است.

چرا نامش را می‌گذاریم تکاثر؟ چون انسان آن نعمت را سبب فخر و تفاخرش قرار می‌دهد.

چرا نعیم می‌گوییم؟ چون آن امکانات سبب هدایت او بوده است.

چرا سوال می‌پرسند؟ می‌خواهند ببینند که چقدر آن امکانات برچسب تکاثر خورده و چقدر برچسب نعمت رویش خورده باشد.

نعمت یعنی آن چیزی که وسیله کمال است.

مثلاً از کل وسایلش ۹۰۰ تا نعمت است و فلان تعداد تکاثر است. همان تعدادی که تکاثر است یعنی نعمت سوخت شده است. باید بررسی شود که تکاثر آیا همان تفاخر است یا خیر و...؟

در نعمت جنبه تکامل تنها قابل قبول است.

اگر بخواهیم یک برداشت خیلی ساده از سوره داشته باشیم چنین است و هر جایی که قرار باشد سوره‌ای بگویید حتما برداشت ساده را داشته باشیم.

انسان در معرض لهو به وسیله تکاثر است. لهو یعنی گرایش به لذت‌های بیهوده. یعنی لذت‌هایی که انسان را به کمالی نمی‌رسانند و هیچ کمالی در آن‌ها نیست. در آن‌ها ارزش افزوده نیست.

که این تکاثر انسان را به حجیم از یک سو و به قبر از سوی دیگر می‌کشاند. البته حجیم با علم‌الیقین قابل رویت است. حالا هر کسی که علم‌الیقین دارد.

«ولی همه به یقین حجیم را مشاهده می‌کنند. یعنی درست است که در دنیا احتیاج به علم‌الیقین دارد ولی یک زمانی همه آن را می‌بینند و از همان امکاناتی که فرد به لُهو آن را استفاده کرده است سوال و بازخواست می‌شود. یعنی برآیند همان‌هاست که تبدیل به عذاب می‌شود. یعنی عدم پاسخگویی به همان نعمت‌ها عذاب آور می‌شود. یعنی فرد جواب قانع‌کننده نداشته است. استفاده کرده ولی به کمال نرسیده است و این‌ها همه یعنی خسر.»

این یک برداشت خیلی ساده معمولی از سوره بود. این یک گزارش ساده از سوره است و نباید از هیچ حالی این برداشت از ذهن ما خارج شود.

تکاثر به معنای کثرت‌گرایی است، فعلا معنایمان همین است. کثرت‌گرایی یعنی امکانات انسان او را به لُهو بکشاند. کثرت‌گرایی همراه با لذت‌گرایی است.

حال سراغ واژه‌ها می‌آییم.

سر قبور رفتن چه لذتی دارد؟ برخی چیزها برای ما لذت ندارد، ولی مثلا در جمعیت‌هایی بروید این لذت است. مثلا کسی مدرک دکترا داشته باشد و به او بگویند دکترا! این برایش لذت دارد. مثلا بگویند ده بالا یا ده پایین. مثلا وقتی می‌رود ثبت نام کند، با افتخار بگوید که ده بالاایم.

آیا ورزش هم تکاثر شده است؟ اگر بگوییم که به کمال می‌رساند، می‌گویند نه، اگر بگوییم که به کمال نمی‌رساند می‌گویند که یعنی چه؟! اگر بگوییم که ورزش برای رضای خدا باشد، خنده‌شان می‌گیرد. الحمدلله برای برخی چیزها نباید تلاش کرد که برای رضای خدا شود. مثلا از مسئول پرسید که آیا رضایت خدا در المپیک هست؟ می‌گوید که این جا چنین جایگاهی نیست.

بسیج هم شعر می‌گوید شهید را برای خاک و میهن می‌دهد، خدا را حذف کرده‌اند.

بنابراین از تحولات علمی که در قرون جدید اتفاق افتاد این بود که رابطه علم و دین رسماً جدا شد و موضع‌گیری خیلی متعصبانه‌ای نسبت به دین گرفتند. حتی تفکر را از خدا جدا کردند. تفکر که مقدس‌ترین چیز بود.

در برخی از مباحث فلسفه برای کودکان و خیلی از این‌ها ارزش‌ها در هاله‌ای از ابهام می‌رود، این‌ها نسبت به دینی شدن علم، قیامت برپا می‌کنند. در حدّ اعدام یک نفر پیش می‌روند. بالاتر از علم و نزدیک‌تر از آن به خدا چیست؟ متن علمی، متنی است که فاعل نداشته باشد. باید بگوییم که این می‌شود، جاذبه این‌گونه است. اصلاً نمی‌توان گفت که خداوند «شاء» کرده که جاذبه زمین این‌گونه باشد زیرا همه به این می‌خندند.

حرف من این است که هر نعمتی انسان را باید به خدا برساند، این گزاره‌ای است که نزد اهل دنیا نه تنها باطل است بلکه «مضحک» است. خنده‌آور است. حرفشان این است که شما دارید انسان و علم را مضاف می‌کنید. او را از آزاداندیشی می‌گیرید. می‌گویند که خدا را از انسان بگیر تا آزاداندیش باشد. خدا را یک مولفه‌ای مثل آموزش و پرورش می‌داند. خدا را هست مطلق نمی‌داند. خدا را شانی می‌دهد. خدا آن جاست و ما اینجا! مثلاً می‌گویند که قرآن متن درون دینی است، همین دانشگاه‌های خودمان این را می‌گویند.

«کلا لو تعلمون علم یقین»

مفعول به تعلمون در این آیه نیامده است. علم‌الیقین نمی‌تواند مفعول به باشد و حتماً باید مفعول مطلق باشد. علمی که در این سوره‌شان علم‌الیقین دارد حتماً با تکاثر در تعارض است و هر علمی که به کار تکاثر و لهو می‌آید علم‌الیقین نیست. علم اگر علم است باید بتواند ضدّ تکاثر باشد و اگر علمی نتواند ضدّ تکاثر باشد علم مورد نظر سوره نیست. در این جا یک ساحتی برای علم قائل می‌شویم، برای علم و یقین تعریفی ایجاد می‌شود که از تناح علم و یقین، ضدّ تکاثر و کوثر پدید می‌آید.

تفاوت مفعول به و مفعول مطلق این است که مفعول مطلق توصیف فعل است و مفعول به واسطه ایجاد و شکل‌گیری فعل است. یا بستر شکل‌گیری است. این دو خیلی با هم فرق دارند. می‌گوییم که مفعول به حذف شده است و مفعول به هر چه هست ضدّ تکاثر است.

علم مفعول به دارد، ولی در این سوره علم فارغ از مفعول به آمده است. خیلی سوره عجیبی است. ظاهرش خیلی نشان نمی‌دهد ولی وقتی وارد می‌شوید بحث کثرت و بحث علم، بحث یقین، بحث رویت، سوال، نعیم، لهو و زیارت را مطرح می‌کند.

در واژه‌هایی که در این سوره است یکی واژه «کثر» مهم است که قبلا در سوره کوثر راجع به آن صحبت کردیم. مگر آن که بخش‌هایی که راجع به تکاثر بود را مرور کنیم.

سوال این است که اگر کسی اراده لهو داشته باشد اشیاء را تکاثر می‌بیند یا اینکه چون تکاثر می‌بیند به لهو کشیده می‌شود؟ این قضیه مرغ و تخم مرغ است. ولی کدام مقدم است.

وقتی که باب افعال است نظر بر فاعل است و نظر این جا بر تکاثر است. باید بررسی کنیم.

این‌ها فرضیه‌های ماست (البته ما از تولید فرض نگران نمی‌شویم و با حرف یقینی ما متفاوت است):

۱) اگر انسان‌ها دید تکاثری به دنیا داشته باشد لهوگرا می‌شود. البته هر لهوگرایی در تکاثرگرایی خود پیشرفت می‌کند.

۲) چون انسان اراده لهو می‌کند امکانات خود را در حالی از تکاثر می‌یابد و چون به تکاثر گرفتار می‌شود لهو در او شدت می‌یابد.

مفاهیمی مثل لهو و لعب و تکاثر بعد از عقل ممکن است. این اشتباه است که بگوییم که دوره اول لعب است. زیرا این مفاهیمی است که با ظهور عقل معنا می‌شوند. زیرا بدون عقل مقصدیابی معنا ندارد و این‌ها بعد از بلوغ فرد می‌آید.

لهو در انسان رخ می‌دهد، تکاثر در ارتباط با بیرون است. هر دو در مواجهه است. لهو در مواجهه با امر خارجی است و تکاثر هم مواجهه با امر خارجی است. یکی اسم است و یکی فعل است. وقتی دو چیز در وجود انسان است و آن که به وضعیت ثبات نزدیک است مقدم است یعنی موتور حرکت تکاثر در زندگی لهو است. یعنی انسان با تکاثر مواجه می‌شود. لهو او را به سمت دوزخ هدایت می‌کند. یعنی لهو چرخ‌های آن ماشین است و دلیلش هم این بستر دارد که این بستر حالت تراحم دارد. از همان اول که کودک می‌آید در دار تکاثر چشم باز می‌کند. اسم دنیا را دار تکاثر می‌گذاریم. در صورتی انسان از لهو باز می‌ماند که مواجهه‌اش با تکاثر را اصلاح کند.

زیرا انسان ۲ شاکله دارد یک شاکله خلقی و یک شاکله عبودیتی دارد. در شاکله خلقی خودش است و کثرت ولی در شاکله عبودیتی امر واحد است.

ساعت دوم

برای این که مسافران کربلا هم در جلسه صحبت کنند و ما را مستفیض کنند صلوات.

هر کدام از دوستان که سوغات، مطلب، راهبرد، مهارت یا هر چیز دیگری از سفر عتبات برایمان آوردند بفرمایند.

نفر اول (خانم شهیدزاده): به عدد انسانی که به این سفر آمده بودند تنوع زیارت وجود داشت و سوال خیلی از دوستان این بود که آیا زیارت ما قبول است یا نه؟ دلمان می‌خواست بدانیم زیارتمان قبول است یا نه؟

به این جواب رسیدیم: انسان‌ها در زندگی دنبال رویت هستند. دنبال تغییر وضعیت هستند. اولین اتفاقی که در زیارت می‌افتد این است که انسان‌ها یک‌سری از عاداتشان را ترک می‌کنند. دیدن «من و عادت‌های زندگی من» و این که امامی که ما به محضرشان رسیده‌ایم چه نظری در مورد عادت‌های من دارند. زیارت من مشخصاً زمانی قبول است که عادات اشتباهی که دارم و امام نمی‌پسندد را کنار بگذارم. در مرحله اول فهم این موضوع و در مرحله بعد قبول و عملی کردن این موضوع. دیگر فرقی نمی‌کند که من از امام دور باشم یا نزدیک باشم.

مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در مورد پیاده‌روی اربعین فرمودند: این حادثه راهپیمایی را شکر کنید. این عادات و حالاتی که این دو سه روز آن‌جا دارید در خودتان حفظ کنید. برادری را، مهربانی را، توجه به ولایت را، آماده شدن بدن برای سختی را، ترجیح دادن عرق ریختن و سختی بر تنبلی و راحتی را. در تمام زندگی باید این را دنبال کرد.

نفر دوم: بنده بارها شنیده بودم که خدام کاظمین رفتار خوبی با زوار ندارند. به کاظمین که رسیدیم قرار شد که به نوبت از وسایل مراقبت کنیم و زیارت برویم. وقتی نوبت بنده شد که زیارت بروم شارژر همراهم بود. انتظامات رفتار بدی با من داشتند و مرا برگرداندند. این موقع بود که به این موضوع فکر کردم که این‌جا مدفن دو امامی (علیهماالسلام) است که ویژگی‌شان کظم غیظ و تزکیه است و این‌جا دانشگاهی است که زکی شدن و کظم غیظ را به ما آموزش می‌دهد و این رفتار خدام هم راهی برای تمرین این دو ویژگی است. اصلاً تمام دنیا دانشگاهی است که در فرصت‌های مختلف صفات مختلف را در انسان تقویت می‌کند. خلاصه من نتوانستم زیارت بروم و از بیرون حرم زیارت‌نامه خواندم و برگشتم.

موضوع دیگری که ذهن مرا مشغول کرد این بود که همیشه ما در حرکت فردی موفق‌تریم تا حرکت اجتماعی. امسال که برخلاف سال گذشته گروهی نرفتیم همه راضی بودند و بهتر توانسته بودند زمان را مدیریت کنند. معمولاً این‌طور است که ایرانی‌ها و شیعیان در حرکت فردی بهتر به نتیجه می‌رسند. این یک ضعف است که در مدرسه هم وجود دارد. و باید یک تمرینی داشته باشیم تا در حرکت‌های جمعی هم موفق شویم.

نفر سوم: حضور در پیاده‌روی اربعین برای من این حس را تداعی می‌کرد که به سمت امام (علیه‌السلام) می‌روم و مقدمه‌ای آمادگی برای ظهور حضرت حجت (عج‌الله تعالی فرجه) بود.

نفر چهارم (خانم ادیب): آن‌جا وقتی با امیرالمومنین (علیه‌السلام) حرف می‌زدیم احساس می‌کردیم که امام (علیه‌السلام) می‌شنوند ولی نوعاً این‌جا چنین حسی نداریم. به خاطر این‌که وقتی زیارت می‌رویم تمام حواسمان به امام (علیه‌السلام) است، تمام کارهایمان را کنار گذاشته‌ایم. این‌جا هم اگر کارهایمان را کنار بگذاریم و فقط به امام (علیه‌السلام) توجه کنیم حتماً جواب می‌گیریم. برای امام بُعد مسافت مطرح نیست برای ما مطرح است. امام را در ضریح محدود نکنیم. ضریح امام تا آسمان کشیده شده است. وقتی زیارت نامه امام علی (علیه‌السلام) را می‌خوانیم گویا زیارت‌نامه حضرت رسول (صلی‌الله علیه و آله) است. امام علی و رسول خدا (علیهماالسلام) یکی هستند.

نفر پنجم (خانم منزوی): ما در گروهی که حضور داشتیم سوره حج را کار می‌کردیم. با محوریت اصلاح قصد حول محور امام در جهت تشکیل امت واحده بود. در پیاده‌روی یک گروه ۳۵ نفره بودیم و ۲ نفره حرکت می‌کردیم و سرعت حرکت گروه به نحوی بود که ضعیف‌ترین‌های گروه بتوانند همراهی کنند. با توجه به این‌که مسیر پیاده‌روی مسیر پر جاذبه‌ای است باید افراد از خواسته‌ها و توجهات خودشان در جهت تحقق یک جمع منظم می‌گذشتند و قصد جمع را محترم می‌شمردند. یک بهشت کوچک بود. این نکته مهم است که چگونه این موضوع ادامه پیدا کند و قصدمان بشود قصد امام. افسوس ما این است که تعلقات مان به قصد امام چیره شده است. باید در فرهنگ ایرانی تشخصات کنار برود و فطرت حاکم شود.

نفر ششم: من درخواستم این بود از جمله حضرت زینب (سلام‌الله علیها) که فرمودند: «ما رایت الا جمیلاً» دریافتی داشته باشم. دلم نمی‌خواست این سفر را از روی عادت بروم و دنبال ماموریتی بودم که برای انجام آن ماموریت به

سفر بروم که بلاخره ماموریتی به من محول شد. به نظر بنده وجود ماموریت به انسان سعه وجودی می دهد. تحمل انسان زیاد می شود. این سعه وجودی باعث می شود کار را زیباتر انجام دهی. چون در حضور امام هستی. این جمله حضرت زینب (سلام الله علیها) باید در بروزات ما بوجود بیاید که هر کاری را به بهترین و زیباترین نحو انجام دهیم.

وقتی سوره‌ای را کار می کنیم ۳ مرحله را پشت سر می گذاریم:

- روش پژوهش در می آوریم.

- موضوعات پژوهش

- پژوهش‌های موضوعی که با توجه به واژه‌های سوره انتخاب می شد.

* روش پژوهش وابسته است به پژوهش‌های موضوعی سوره‌ها.

اگر بخواهیم راجع به علم یا یقین پژوهش کنیم نیاز دارد به یک «روش پژوهش». چون واژه علم زیاد در قرآن تکرار شده و اگر بخواهیم از تک تک آیات گزاره بنویسیم به نتیجه نمی‌رسیم. پس باید روش پژوهش دریاوریم. نیاز به یک راه میانبر داریم.

*محور موضوعات پژوهش، گزاره‌های سوره هستند.

چند مورد از موضوعات پژوهشی سوره تکاثر:

- نقش تکاثر در به لهُ کشیده شدن
- فرآیند به لهُ کشیده شدن انسان در زندگی روزمره
- نقش علم در مقابله با لهُ‌گرایی
- انواع یقین در سوره تکاثر
- یقین با رویکرد تنوع آن

- انواع رویت با رویکرد تفکر مشاهده‌ای
- ماهیت دنیا و چگونگی سلامتی در آن
- نقش نعمت‌ها در هدایت و گمراهی

*پژوهش موضوعی سوره

سوره مبارکه کوثر را بررسی کردیم. بحث کثرت و تبدیل آن به کوثر یا تکاثر را انجام دادیم. و بحث لهُو و ارتباطش با لعب، زینت، تفاخر و تکاثر.

علم و انواع آن، اثرات آن، چگونگی تحقق آن

یقین و انواع آن، اثرات آن، چگونگی تحقق آن

در فاتحه کتاب شاکله جریان، کوثر به این صورت تعریف شده است: کلمه وصل به ثابت جاری.

در معناشناسی کثرت کار طولی انجام شد. انواع کثرت بررسی شد.

اهمیت موضوع کثرت در این است که هر پژوهشی که بصورت میدانی باشد با کثرت و عدد سروکار دارد. کثرت موضوع مهمی است بخصوص در علوم پایه. در روش‌شناسی باید روش‌های میدانی، معیار مشخص داشته باشند.

یکی از علت‌های ناکامی تولید علم به خاطر این است که معیارهای کثرت استخراج نشده است. نمی‌توانند کمیت را به کیفیت تبدیل کنند.

وزن علمی افراد را نمی‌توان سنجید. اگر معیار ارزیابی نباشد نمی‌توان هیچ مواجهه‌ای را سنجید و ارزیابی کرد.

کثرت مختص به عالم خلق است و در مورد خدا معنا ندارد.

در مورد هستی موجودات معنا پیدا می‌کند.

در مورد خدا مفهوم بی‌نهایت معنا دارد.

بی‌نهایت بودن خدا به معنای زیاد بودن نیست.

بی‌نهایت، از مقوله کثرت خارج می‌شود.

کثرت: به پدیده‌ها و اشیا تعلق می‌گیرد موصوف را می‌توان بستر وقوع کثرت معرفی کرد. کثرت با موصوفش شناخته می‌شود و این موصوف شیء‌ای در عالم خلق است.

در علوم پایه می‌توان واژه‌های کثرت را طبقه‌بندی کرد.

«رب اوزعنی ان اشکر نعمتک»: مدیر کسی است که بداند چگونه کیفیت را تبدیل به کمیت کند. واژه این کار در قرآن «وزع» است.

امکان تولید علم نیست اگر کیفیت و کمیت را نتوانیم به یکدیگر تبدیل کنیم. در این صورت حقایق عالم را به نیازهای بشری می‌توان ارتباط داد. هر قدر حوزه‌های کثرت را بیشتر بشناسیم تولید علم بیشتر می‌شود. تولید علم باید از علوم پایه شروع شود و ثابت شود. چون در علوم پایه کمیت وجود دارد و می‌توان اثبات کرد. در علوم انسانی باید اجرا شود. یکی از کارهای سوره تکاثر تولید علم است. با وجود اینکه دنیا در این سوره مذمت شده است. البته ما زیاد وارد این بحث نمی‌شویم. فعلا موقعیت‌شناسی می‌کنیم و به این پژوهش‌ها ورود نمی‌کنیم.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (انفال ۲)

میزان سنجش ایمان: توکل و وجلت.

در اثر یک عمل ربانی مانند اعتکاف؛ باید از خود پرسید که آیا ایمانم کثرت پیدا کرد یا نه؟ معیارش وجلت و توکل است.

وقتی آیات خدا را می‌خوانیم چقدر قلبمان وجلت می‌شود؟ این یک معیار است برای این که ببینیم ایمانمان در چه حد است.

معیار اشمئزاز در سوره زمر آمده و آن سر طیف وجلت است.

خدا به سیر رشد ما نمره می‌دهد. به شتاب ما نمره می‌دهد. پس مهم نیست که الان کجا هستیم. مهم این است که با چه سرعتی رشد کنم.

موضوع معنویات قانون‌مند است، علت و معلول دارد. کسی که در این نظام قرار بگیرد دریافت دارد. نظام علی، نظام «من یتق الله يجعل له مخرجا» است. نظام اسباب «وابتغوا الیه الوسیله» است. نظام اسباب نقض می‌شود ولی نظام علی نقض نمی‌شود.

در معجزات هم نظام علی نقض نمی‌شود. مثلاً برای باردار شدن حضرت مریم (سلام الله علیها) حتماً روحی تمثیل پیدا می‌کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) ده سال در مدینه نماز جمعه می‌خوانده است. گرچه حتی یک خطبه هم برای ما باقی نمانده است.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات